

فرهنگِ مو: گیسُ بریده

گیس بریده

لغت‌نامه دهخدا

گیس بریده . [بُ دَ / دِ] (ن مف مرکب) گیسوبریده . زنی که به جرم تبهکاری یا جز آن گیسوان او را بریده باشند. لیکن در تداول امروز آن شدت معنی را از دست داده است و حتی زنان به خود نیز میگویند: من گیس بریده چرا این کار را کردم . و در تداول عام دشنام مانندی است به کنایه زنان را. چه بریدن گیسو یکی از جزاهای زانیه بوده است.



مؤلف: حسن عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربان‌زاده، ناشر: اشجع، چاپ نخست: ۱۳۸۹

گیس بریده/gisboride/

فرهنگ فارسی عمید

(صفت) «گیسوبریده» [عامیانه، مجاز] زن بدکاره.

زنان فرانسوی که هنگام اشغال فرانسه در ج ج ۲ با ارتشیان آلمانی دوستی کرده بودند:



French female Nazi collaborators with shaved heads marched on the streets

(همانگونه که در پژوهشنگاری بریدن گیسوان در سوگواری یاد خواهیم کرد داشتن مو و روش آراستن آن برای مردان و زنان در فرهنگ آیینی نشانه ای از ارج ایشان در جامعه بود و بریدن آن نماد بی ارج کردن کسان، و بیشتر، گونه ای گشتن نمادین انگاشته می شد. در فرهنگهای اروپایی همچون نمونه‌ء زیر همین پنداشت دیده می شود.

همچنانکه در گذشته « گیس بریده » در میان ایرانیان دشنامی بسیار سخت، ناموسی، شمرده می شد).